



دقیقا مثل کتاب‌هایش



حسام آبنوس

دبیر قفسه

📖 سفر خسته‌کننده و طولانی بود. حدود دوازده ساعت سفر. سوار و پیاده شدن از يك هواپیما و مدتی در فرودگاه منتظر هواپیمای بعدی بودن و نشستن روی صندلی‌های شق و رق هواپیماهای روز دنیا برخلاف تصور غالب واقعا کار

طاقةت‌فرسایي بود.

از اینها بگذریم تنها لطف سفری که ذکرش رفت و تا پیش از این هم خیلی از آن حرفی نزده بودم همراهی با کسانی بود که تا پیش از این سفر برای من به کتاب‌هایشان محدود می‌شد. نویسنده‌هایی که برخی را به‌خاطر کتاب‌هایشان دوست داشتم و برخی را چون کتاب‌هایشان را دوست نداشتم حسی بهشان نداشتم. کسانی که شاید کتاب‌هایشان اگر نباشد فرصتی برای رویارویی با آنها نداشته باشیم؛ همانطور که این فرصت برای کسانی که اثری از خود به‌جای نمی‌گذارند هم فراهم نیست و اسمی از آنها نیست.

قدیمی‌ها بی‌خود نگفته‌اند اگر می‌خواهی کسی را بشناسی یا او را عصبانی کن یا با او سفر برو! حالا فرصتی فراهم شده بود تا با کسانی که به‌واسطه آثارشان با آنها آشنا بودم همسفر شوم و بهتر و دقیق‌تر آنها را بشناسم. نویسنده‌هایی که حالا برایم فراتر از کتاب و نامشان بودند و قرار بود حدود ده روز با هم باشیم. ده روزی که به بهانه کتاب با هم بودیم. فرصت‌هایی دست می‌داد تا گپ بزنیم و معاشرت کنیم و شاید دوستی‌هایی ایجاد کنیم که دنباله‌اش تا سال‌های بعد کشیده شود.

فرهاد حسن‌زاده یکی از کسانی بود که در این سفر با او همسفر بودم. او در پرواز با ما نبود. در واقع خودش از جای دیگری به گروه ما پیوست و از ابتدا او را ندیدم. مشتاق بودم زودتر نویسنده محبوب نوجوانی و بزرگسالی‌ام را ببینم. وقتی به هتل رسیدیم دنبال اتاق آقای حسن‌زاده می‌گشتم که خیلی موفق نبودم، ولی در نهایت روز افتتاحیه نمایشگاه او را دیدم. دیداری که فرای انتظار و توقع بود. بالاخره هرکس تصویری از افرادی که تا پیش از این ندیده در ذهنش دارد، ولی اولین مواجهه با فرهاد حسن‌زاده باور کردنی نبود. در طول این سال‌ها نویسنده‌های مختلفی را از جوان تا کهنسال از مشهور تا گمنام دیده‌ام که هرکدام اختلافی با تصورم داشت، ولی دیدار با حسن‌زاده طور دیگری بود. او نویسنده و شاعر است و طبیعتا خصیصه‌های روشنفکری افراد را مقداری در خود فرو می‌برد ولی حسن‌زاده آن‌طور نبود و طور دیگری بود.

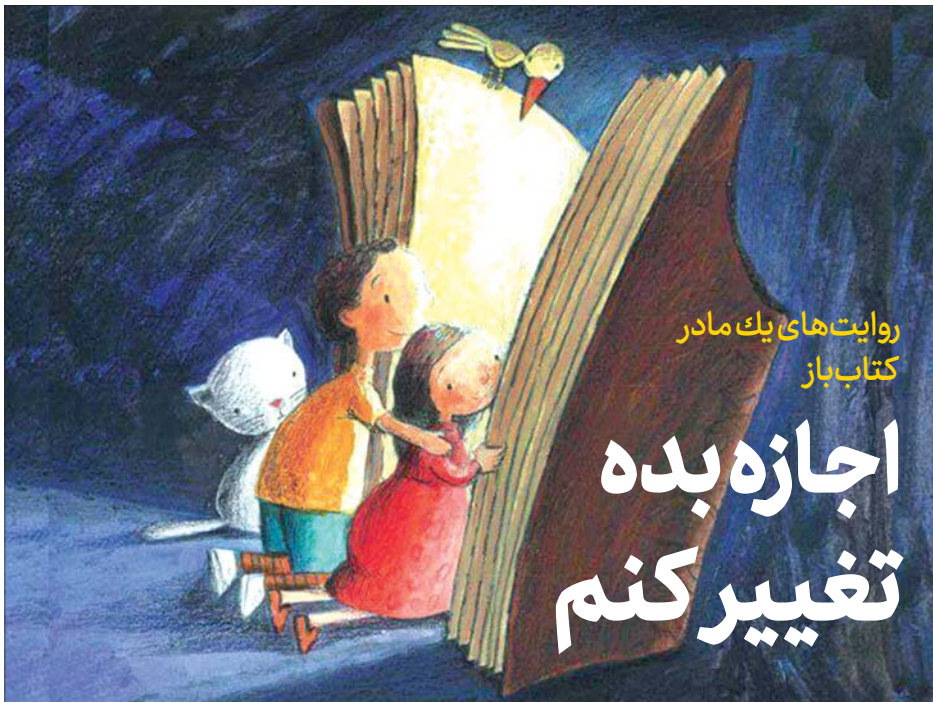
مرد مهربانی که نگاهش دعوت‌کننده بود. تواضعش دوست‌داشتنی بود و تصنعی نبود. صدایش گرم بود و دلت نمی‌خواست از کنارش دور شوی! فرهاد حسن‌زاده دقیقا مثل کتاب‌هایش بود؛ صمیمی و مهربان! حالا حسن‌زاده را هر روز در محیط نمایشگاه می‌دیدم و بیشتر دوستش داشتم و تصویری که برایم از حسن‌زاده ثبت شد، تصویری به‌یادماندنی است.

حالا او در بین شش نامزد نهایی جایزه ادبی «هانس کریستین آندرسون» ۲۰٪ معروف به «نوبل کوچک» قرار گرفته و به همین بهانه در این شماره مروری بر آثار او کرده‌ایم. 📖

ب بسم ا...

۲ قفسه

ضمیمه کتاب و داستان روزنامه جام جم
سه‌شنبه ۸ بهمن ۹۸ • شماره ۵۷



روایت‌های يك مادر کتاب‌باز اجازه بده تغییر کنم

می‌گفت، حالا که دقت می‌کردم، این تصنع مضحك و بی‌فایده را توی خیلی‌ها تشخیص می‌دادم وقتی خلاف خودشان رفتار می‌کردند. پس خواندن کتاب‌ها و بهبود روش و رفتار آدم بعد از آن، به چه کار می‌آمد اگر بنا بود چنین مصنوعی و بی‌اثر باشد؟ اما...

بقیه‌اش را رو به پسرک بلند بلند فکر کردم: «بین به‌نظم گاهی حتی اگه مچ‌طرفو می‌گیری که داره خیلی مصنوعی خلاف روش خودش رفتار می‌کنه، به روش نیار. آدم‌ها کامل نیستن که. عیب و ایراد زیاد دارن. همه‌مون داریم. اگه بنا باشه تغییر کردن همدیگه رو، حتی اگه تغییر خوبی باشه، به روی همدیگه بیاریم، جرات تغییر رو از همدیگه می‌گیریم. اگه از ترس مصنوعی رفتار کردن هی به رفتاری اشتباهمون ادامه بدیم، بدتر نیست به‌نظرت؟»

کمی فکر کرد: «خوب بدتره. ولی عادیه. مثل همیشه‌اس. آدم به چیزی که همیشگی باشه، عادت می‌کنه. حتی اگر اشتباه باشه.»

بعد عصبی‌تر شد: «اصلا چرا از اول طرف باید یه رفتار اشتباهی داشته باشه که بعدا بخواد این‌طور مصنوعی و از روی کتاب، عوضش کنه؟!»

بله! داشتیم به صدای رسای ایده‌آل گرایی ناب و رویایی نوجوانی گوش می‌کردم. دورانی که جایی دور از ما، وضعیت و انسان ایده‌آلی وجود دارد و به دلیل وجود آنها، نقص و عیب‌ها معمولی‌ها بخشیده نمی‌شود.

دنیای شیرینی که در آن «کمال مطلق» يك حقیقت عینی است.

دنیايش را به هم نریختم. حیف بود. زود بود. به‌جایش میخ خودم را کویدیم: «درسته. معلومه که بهتره آدم رفتار اشتباه نداشته باشه. برای همینم بهتره آدم خیلی زود خودشو بشناسه تا بتونه عیب و ایراداشو رفع کنه. این کتابی که برات فرستادم، بهت خیلی کمک می‌کنه که از حالا رفتارها و حس‌های اشتباهتو بشناسی و رفع کنی. تو اینو بخون و سعی کن بر اساس شناختت از خودت طبق این کتاب عمل کنی. من قول می‌دم به روت نیارم که مصنوعی رفتار می‌کنی.

راستی الکی نیای بگی خوندم‌ها! از روی کتاب ازت امتحان می‌گیرم، اگه نتونی جواب بدی، تمام اون وعده‌هایی که بهت دادم، می‌پره!»

خندید: «هاهاها! این تهدیدت اصلا مصنوعی نبود! مثل همیشه‌ات بود!» 📖

📖 بعد از مشورت و تفکر فراوان، هیچ راهی بهتر از این به ذهنم نرسیده بود که گوش‌هایم را بردارم و فایل پی‌دی‌اف کتاب روان‌شناسی هوش هیجانی را برایش بفرستم و با کلی وعده و وعید و برنامه‌ریزی، از پسرک خواهمش کنم که کتاب را بخواند.

نیم‌ساعت بعد صدایش زدم: «پیامم

رو توی واتس‌آپ دیدی؟»

جواب نداد. به‌جایش در اتاقش را باز کرد و آمد بیرون. گوش‌دستش بود و صفحه‌چیت‌مان در واتس‌آپ، باز.

آمد نشست: «مامان، چرا باید این کتابو بخونم؟ مال گروه سنی منه؟»

گفتم: «گروه سنی نداره، یعنی به‌نظم تو دیگه تقریبا گروه سنی برای کتابخوانی نداری. هر کتابی می‌تونی بخونی.»

گفت: «آخه این کتاب روان‌شناسی بزرگساله رسما. به چه درد من می‌خوره؟»

گفتم: «بین مامان جون. من می‌دونم سن بلوغ، دوره سردرگمی آدمه. حس و حال و افکار خودم توی این سن رو هنوز یادمه. اما می‌شه آدم یه جورایی به خودش کمک کنه تا این سردرگمی کمتر بشه. یا دوره‌اش طولانی نشه. مثلا رشته دبیرستان، دانشگاه، شغل مورد علاقه، ورزش مورد علاقه... و خیلی از چیزهای دیگه که هنوز درباره خودت نمی‌دونی، مربوط به اینه که از خودت شناخت کافی نداری. فکر کردم شاید این کتاب کمکت کنه.»

گفت: «از همون کتاب‌اس که تو گاهی از روش می‌خوای مارو بزرگ کنی؟!»

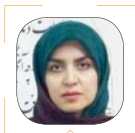
خنده‌ام گرفت: «یعنی این قدر تابلوئه؟»

گفت: «خب آخه امروز و دیروز که مامان ما نشدی! من می‌دونم از دست چه چیزایی عصبانی می‌شی. از چه چیزایی خوشحال می‌شی. وقتی یهو خلافت رفتار می‌کنی، اینقدر مصنوعیه که می‌فهمم داری عمدا تلاش می‌کنی برعکسش رفتار کنی.»

پرسیدم: «اگر مثلا خوشحالی مصنوعیم رفتار درست باشه، چه عیبی داره که معلوم باشه از روی کتاب بوده؟»

گفت: «عیبش اینه که من می‌دونم حس واقعی خودت نیست. برای همین فایده نداره. بهم نمی‌چسبه. اثر نداره.»

نکته عجیبی بود. از پسرک غافل شدم و رفتم توی فکر. راست



سمیه سادات حسینی

نویسنده



تصنع مضحك و بی‌فایده را در خیلی‌ها تشخیص می‌دادم وقتی خلاف خودشان رفتار می‌کردند. پس خواندن کتاب‌ها و بهبود روش و رفتار آدم بعد از آن، به چه کار می‌آمد اگر بنا بود چنین مصنوعی و بی‌اثر باشد؟